

پاسخ

شماره ۲

۱۰ مه ۹۹

(مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون)

نشر: دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون (۲)

۱۰ مه ۹۹

فهرست

- * سقوط تا بکجا!، در رابطه با اظهارات مجید محمدی سعید کرامت ۲
- * بدعتی دیگر محمد فضلی ۵
- * یک نمایشنامه کاملاً مدرن نادر بکتاش ۱۰
- * آقای حسن وارث! محمود احمدی ۱۲
- * طرح یک نکته سعید کرامت ۱۳
- * پرچم شکست خوردگان، وقتی شاخ و برگها فرو میریزند خالد حاج محمدی ۱۴
- * درود به همان سکوت "برجسته" محمد فتاحی ۱۶
- * مصطفی رشیدی - آرزو محمدی ۱۹
- * نگاهی بر آنچه گذشت حمید تقوایی ۲۰
- * سکوت مجید محمدی و نصیحت پدرانۀ غلام جمالی ۲۳
- * نامه یک آزاد اندیش در خارج کشور (مجید محمدی) امیر حسن زاده ۲۷
- * تا سال ۲۰۰۵ و خورده ای ..عباس گویا ۲۸
- * هر کارگر کمونیست و هر انسان برابری طلبی
- حق دارد از این حزب دفاع کند حیدر خدیری ۲۹

سقوط تا بکجا؟

در رابطه با اظهارات اخیر مجید محمدی سعید کرامت
۳۰ آوریل ۱۹۹۹

مجید محمدی در نامه ای که در تاریخ ۲۴ آوریل ۹۹، از خارج حزب به درون حزب!! ارسال داشته است با اشاره به استعفای خودش از حزب کمونیست کارگری، نوشته است که «وقتی شاخ و برگها فرو ریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد.» اما نظرات جدید نامبرده نشان میدهد وقتی که انسانها از درون شاخ و برگها خارج میشوند و سایه این حزب از روی سرشان کنار میروند، چهره واقعی و هویت سیاسی خود را بخوبی میتوانند به نمایش بگذارند. متأسفانه همان نوشته مجید محمدی این را نشان میدهد که در فاصله زمانی ای کوتاه پس از خروجش از شاخ و برگ حزب، نامبرده یک چهره و افق سیاسی بسیار نامطلوبی را از خود در معرض دید خوانندگان قرار داد.

افق بسیار مایوس کننده مجید محمدی در نوشته اش بخوبی ترسیم شده است. نامبرده میبرسد «چند تا آشنا در داخل ندارید تا با خبر شوید والله بالله» این حالا حالا خبری از تحولات سیاسی در ایران نیست؟ اگر هم خبری باشد ملی گرایان برنده تحولات خواهند بود. زیرا عکس مصدق تبدیل به «پرچم مردم» شده است! به زبان دیگر مجید به صراحت اعلام میکند که کمونیستها ول معطل اند، زیرا مردم پشت سر ناسیونالیست ها هستند. وی نتیجه میگیرد که کمونیست ها تا «مضحکه» نشده اند بایستی حزب کمونیست کارگری را ترک کرده و به دنبال زندگیشان بروند و یا حد اکثر به مدار سایر الکترونیهای آزاد سیاسی بپیوندند و میدان را برای نیروهای ارتجاعی فعلی باز بگذارند.

احسنت برای این انتقال طبقاتی ات !!! نامبرده افق خود را به فعالیتهای حزب تعمیم میدهد. وی ادعا میکند که این حزب از جنبشهای زنان، جوانان و جنبش ضد مذهب برای «جارو جنجال» راه انداختن استفاده میکند و «ربطی» به آنها ندارد. البته من این «کشفیات» محمدی را به حساب ذکاوت ایشان نمیگذارم. به این دلیل که سالها است که نشریات و سخنگوییان راست و ناسیونالیست این اظهارات را بر علیه حزب

کمونیست کارگری بکار برده اند. بعنوان نمونه، علیرضا نوری زاد، همکار کیهان لندن، دو سال پیش در سخنرانی اش در تورنتو با اشاره به جریان کمونیسم کارگری بحث های کنونی مجید محمدی را طرح کرد. تنها «تفاوت» در نظرات نوری زاده و محمدی این است که اولی «بی ربطی» حزب را از «نفوذ» فرهنگ شیعه در ایران نتیجه گرفته بود ولی دومی این نتیجه را از حمل عکس مصدق توسط مردم میگیرد. این «تفاوت» در اظهار نظرات هنوز این واقعیت را نمی پوشاند که مجید محمدی تترش را جعل کرده است. از نظرات امثال نوری زاده کپی برداشته است و به مصاف حزب آمده است. اگر ایشان میخواهد جدی گرفته شود بایستی حرف جدیدی بزند.

اما دلیلی که محمدی را وا داشته است تا «بی تاثیری» حزب کمونیست کارگری را به مبارزات جاری مردم بخصوص مبارزه علیه مذهب «نشان» دهد مورد سؤال است. اگر نوری زاد سعی داشته است که فعالیت فعالین کمونیسم کارگری بر علیه مذهب را بی تاثیر جلوه دهد، قابل فهم است. زیرا وی فردی مسلمان، متدین و شیعی است و آنرا مخفی نمیکند. ولی پس از تکرار اظهارات وی توسط مجید محمدی سئوالی که ذهن خواننده را تسخیر میکند این است که مجید محمدی در رابطه با کم اهمیت جلوه دادن فعالیت حزب در این عرصه چه بهره ای میبرد؟ درد او چیست که در فاصله زمانی کمی به کمپ دشمنان دیروزی اش پیوسته است؟

سئواله بر اینها، درک مجید محمدی از مفهوم «جنبش» انسان را متأسف میکند. وی ادعا میکند که این حزب ربطی به هیچ جنبش اجتماعی ندارد و «نخواهد» داشت. بر خلاف نظر نامبرده از سالها پیش فشار اجتماعی این حزب سخنگویان بورژوازی را وا داشته است که هر بر چسپی را به حزب ما بزنند. چرا کسی مثلاً اسمی از «راه کارگر» یا «اتحاد چپ کارگری» نمیگوید بی تاثیر و یا فرقه هستند؟ چون خیلی اجتماعی هستند؟ بحثهایشان به جامعه شوک وارد میکند؟ هیچ اکیسونی گذاشته اند؟ معلوم نیست که چرا حزب کمونیست کارگری که به تنهایی به اندازه تمام اپوزیسیون موجود ایران، در حال حاضر،

نشریه دارد، چند برابر تاریخ کمونیسم در ایران بحث مستدل و روشن راجع به کمونیسم، کارگر، زن، ناسیونالیسم و مذهب دارد، مباحثش محور بحث عمومی مردم «عادی» و نیروهای سیاسی است، در فاصله ای خیلی کوتاه از نظر مجید محمدی «بی ربط» به هر جنبشی معرفی میگردد، ولی مصدقی که در اوج «محبوبیتش» در سی تیر ۱۳۳۰ مجموع طرفدارهایش به اندازه یک دهم هواداران حزب توده هم نبود، اکنون چند دهه پس از مرگش، سکاندرا اعتراضات مردمی خوانده میشود؟ حتی اگر به محمدی باور کنیم که مصدق امروزه این چنین محبوب مردم است و حتی اگر ایشان حرف دلش را روشنتر بزند که «مردم آزادی و رفاه نمی خواهند»، آنگاه این سؤال ساده مطرح خواهد شد که وظیفه کمونیستها پراکنده شدن است؟ اگر مجید محمدی در سالهای ۱۹۳۰ میلادی با همین نگرش فعلی شاهد رژه رفتن کارگران در زیر پرچم نازی ها بود، چه توصیه ای به کمونیستها میکرد؟

خنده آور یا تأسف آور، تصویری است که مجید محمدی از «جنبش» دارد. درک نامبرده از جنبش بعدی عامیانه است که به فعالین حزب فراخوان میدهد که چون به این زودبیا خبری از انقلاب نیست، چون مردم عکس مصدق را به «پرچم» تبدیل کرده اند، در نتیجه جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش ضد مذهبی وجود ندارد بنابراین، تا «مضحکه خاص و عام» نشده آید، حزب را ترک کنند. از چنین «متفکری» باید پرسید اگر قرار است که فعالیت فعالین جریانی به عظمت حزب کمونیست کارگری، ویا حتی جریانی به اندازه یک صدم این حزب، در دفاع مثلاً از زنان به علت کمیتش، به «مضحکه» تبدیل شود، پس مجید محمدی بایستی کسی مثل تسلیمه نسرين در بنگلادش را صدها بار مورد مضحکه قرار داده باشد. زیرا او نه حزب اجتماعی است. نه سازمان شناخته شده، و نه حتی فرقه است. تسلیمه نسرين یک فرد است که اعتراض تمام زنان زیر ستم حکومتها اسلامی و کشورهای اسلام زده را به وسعت خاورمیانه و آسیای مرکزی نمایندگی میکند. محمدی بایستی طبق فرا خوانش از تسلیمه نسرين هم بخواهد که «جار و جنجال» راه نیندازد زیرا

به هیچ جنبشی «وصل» نمیشود. «مضحکه» مسلمانان شده است. دنبال زندگیش برود. چون «مردم» بنگلادش دنبال پرچم اسلام هستند. محمدی در فاصله زمانی کوتاهی پس از استعفایش از حزب در یک محیط آرام به این نتایج در مورد حزبی رسید که خود از ابتدا عضو کمیته مرکزی اش بوده است. معلوم نیست که اگر این فرد زندانی میشد دست به چه اعمالی میزد تا همزمانش را به خود زنی و تحقیر گذشته شان وادار سازد. سقوط تا این حد انتظار من نبود. این «متفکر جنبش شناس» ما از بدو تاسیس این حزب، در مرکزیت حزب بود است. من بعنوان یک عضو، تا مدتها پس از استعفایش از حزب، هیچ بحث و یا پیشنهادی در مورد چگونگی «وصل» شدن به هیچ جنبشی از او نشنیده ام. لازمه این که مجید محمدی از جانب کسی جدی گرفته شود این است که قطعنامه ها، پیشنهادات و مباحث کتبی اش در رابطه با چگونگی فعالیت سیاسی حزب که در جلسات حزبی مورد مخالفت قرار گرفته اند در اختیار جامعه و در معرض قضاوت همگان قرار دهد. اما محمدی بحثی ملودن و مستدلی نداشته است تا طرح کند به همین دلیل هنوز هم از خارج حزب رو به درون حزب مینویسد. «مباحث» مطروحه تاکنونی اش انسانهای آشنا به حزب کمونیست کارگری را به خنده توأم با تاسف و میدارد. خنده بخاطر درک کج و معوج نویسند از جنبش و تاسف نه صرفاً «بعلت بی انصافی و چرخش غیر قابل تصور در قضاوت وی از سیاستها و پراتیک حزب کمونیست کارگری بلکه روی برتافتن این شخص از مبارزه و اعتراض به نکبت موجود در ایران.

بطور مختصر، پیام مجید محمدی بعد از خروجش از حزب این است، که کمونیستها آرام باشید «جارو جنجال» راه نیندازید. قرار نیست اتفاقی بیفتد. طرفداران مصدق دست بالا را دارند. کاری نکنید که مثل تسلیمه نسرین «رسوا» شوید.

اما اعضای این حزب تصمیم خود را گرفته اند. بهتر است مجید محمدی رویه جامعه این نظرات دست چنم که هر روزه توسط مبلغین نظم موجود در وسیعترین شکل ارائه میشود، تبلیغ کند تا اجراء خویش را ببرد.

«بدعتی دیگر»

به: رفیق مجید محمدی
از: محمد فضلی
تاریخ: اول مه ۹۹

دو روز قبل «خطابیات به اعضا و فعالین حککا» را خواندم. بشدت نگرانم کردید. نظر به روابط عمیقی که با هم داشتیم و هم به عنوان یکی از اعضا حزب که مورد خطاب قرار داده‌اید لازم است که به نکاتی چند از فراخوانت به «ترک حزب» بپردازم.

حقیقتاً بعنوان شخصی که یک قرن کوچک (یک دهه) است همدیگر را می‌شناسیم با خواندن فراخوانت عمیقاً احساساتم را جریحه‌دار کردید و سراسر دیشب در سر کار دهها سوال با جواب و بدون پاسخ در ذهنم موج می‌زد. اساسی‌ترینشان این بود که چرا مجید وارد این فاز شده؟

از نفس اقدامت شروع کنم. اساساً ضرورت «فراخوان» به ترک هر حزب و جریانی چیست؟ کسی فراخوان به مردم، دوستانش و روابطهایش را در تشکلی میدهد که این تشکل به ابزار سرکوب مردم تبدیل شده باشد. زیرا نه دوست دارد و نه می‌خواهد که طرف بیش از این شریک جرم و جنایت آن ارگان قرار گیرد و سرنوشت خودش را با آن ارگان سرکوب گره بزند. به روایت دیگر این ارگان یکی از ارگانهای سرکوبگر رژیم باشد.

براستی فراخوانت برای من و هر انسان معترضی که این جریان را می‌شناسد آزار دهنده و بقیه هم از ابتهاج فراخوانت در پوست خودشان باید نگنجند. مجید، صادقانه در روند فعالیت سیاسیت در ام.ک، حککا و سپس حککا تا حال چند بار به مخاطبینت در جلسات، سخنرانیها، جدلها و گپ زندهایت، فراخوان به ترک جریانات راست و چپ (با هر تعبیری که از چپ بودن خودشان دارند) داده‌اید؟

خودت خوب به یاد دارید زمانی که از حککا جدا شدیم ضمانت میکنم که هیچ کس از ما، به هیچ شیوه‌ای از کسی نخواستیم که صفوف حککا را ترک کنند. زیرا این مفروض بود برایمان و باید مفروض بماند بخصوص در شرایط خارج که انسانها وابستگی سیاسی و اقتصادی به همدیگر ندارند، خودشان عاقل و بالغند می‌توانند تصمیم بگیرند با چه جریان و حزبی باشند و یا اصلاً با هیچ جریانی

فعالیت متشکل نکنند.

بهرحال، سعی میکنم به اختصار به نکاتی چند از «فراخوانت» بپردازم.

اولاً بدعتت را اینطور شروع میکنید: «وقتی به عنوان اولین مستعفی کمیته مرکزی حزب را ترک می‌کردم (آخر این شاهکار عظیم را چرا به رغم می‌کشید) میدانستم که وقتی شاخ و برگها فرو ریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد. من این حزب را میشناختم. من این حزب را با تمام وجودم میشناسم.»

متأسفانه باید به اطلاعات برسانم علی‌رغم اینکه عضو کمیته مرکزی بودید و روابط گسترده‌ای در داخل حزب داشتید، اما تو این حزب را شناختید. در جمله اولت واقعیتی را بیان میکنید اما استنباطمان از آن کاملاً متفاوت است. تو آدمهای جدی را به کسانی می‌گوئید که از حزب استعفا داده‌اند و یا جواب مثبت به «بدعت» تو میدهند و یا خودشان نمی‌خواهند با این حزب فعالیت تشکیلاتی انجام دهند. اما من آدمهای جدی را به کسانی منتسب میکنم که مصمم و جدید در پیشبرد امری که در دستور خودشان گذاشته‌اند و یا ادعای پیشبرد امری را دارند. هر چند این امر مخالف مواضع سیاسیم باشد ولی خصلتا از چنین تیپ آدمهایی خوشم می‌آید. در همین رابطه بگذار جمله معترضه‌ای را بیان کنم. در جریان تقابلهای چپ و راست در حککا شخصاً از قاطعیت بهمن علیار خوشم می‌آمد چون بر خلاف همه‌شان از همان آغاز، مخالفت بدون اما و اگر خودش را با مباحثات کمونیسم کارگری اعلام کرد.

صادقانه و صمیمانه بهت می‌گویم، با پیش آمدن وضعیت اخیر در درون حزب که تو هم در تلاشیت تا به زانوم درآوری (البته کل حزب را)، قاطعانه تصمیم گرفته‌ام که در راستای اهداف حزب جدیت و پیگیری مظاعفتری نسبت به گذشته از خودم نشان دهم. از هم اکنون می‌توانم برخی از نتایج آنرا برایت برشمارم که یکی از آنها حداقل دست صدها انسان معترض البته طبقاتاً و اجتماعاً کمونیست را در دست هم بگذارم و به گرد پرچم دنیای بهتر متشکلمانم.

صرفنظر از ابعاد کمی و کیفی رفقای مستعفی و صرفنظر از توصیف نارسایت در این زمینه، معتقدم که در همان جمله اولت

واقعیت دیگری را بیان میکنید یعنی " وقتی شاخ و برگها فرو ریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد". اما این آدمها به کدام مناظر نگاه میکنند؟ چه چیز این مناظر را مورد قضاوت قرار میدهند؟ به نظر من حالیا دو منظره را در جلو روی خود قرار داده‌اند. اولی منظره حزب با سیاستها و جهتگیریهای تا کنونیش و دومی منظرهای که رفقای مستعفی از جمله شخص خودت توصیفش کرده و میکنید. در رابطه با منظره حزب با این "بدعت" چنان قید همه چیز حزب را زده‌اید و تاریخش را به ریشخند گرفته‌اید (ظاهرا ۲ سال اخیرش را) که باب هیچ بحثی را نگذاشته‌اید. اما در مورد منظره دوم.

راستش را بخواهید شخصا قبل از اینکه به این منظره نگاه کنم به جدیت، استواری و مصمم بودن خود برای مادیت دادن به این منظره در یک سال گذشته نگاه میکنم. تو که عضو کمیته مرکزی بودی، یکی از اعضا تحریریه انترناسیونال بودی، سخنران علنی حزب بودی، فصاحت کلام داشتید، اتوریته سیاسی، معنوی و تشکیلاتی پشتت بود و... در زمانی نه چندان بعید که این حزب برای "عزیز" بود چه اقدامات معینی کردید برای متحقق کردن امری که در دستور داشتید؟ کدام جدل سیاسی و تشکیلاتی راه انداختید تا نیروی موثری را به دور پلاتفرم خودت جمع کنید؟ کدام طرح و پیشنهاد کاری را ارائه دادید و مورد مخالفت قرار گرفت؟ به فرض محال اگر میدانی نبود برای اظهار نظرت فراخوان کدام جلسه، کنفرانس و سمینار را دادید؟ چند تا نامه و نوشته را به نگارش در آوردید و در اختیار تشکیلات گذاشتید و یا حتی در آرشو شخصیت هست تا امروز آنرا منتشر کنید؟ شرافتمندانه آیا این حزب و رهبریش سواطیر را آماده کرده بودند تا به محض کلامی، جدلی، پیشنهادی از طرف مجید یا رفیق دیگری برای اجرای کنفرانسی و یا... آنرا بر سرش فرود آوردند و ذبح اسلامی کنند؟! این چه معمای پیچیده‌ایست که چندین نفر در درون حزب بقیه‌السیف شدند ولی کسی ازشان خبری ندارد؟

در نتیجه، نظر به اینکه جواب سوالات فوق منفیست نه من و نه هیچ خواننده منصفی آنرا جدی نگرفته و عملا با وارد شدن به این فاز خط بطلانی روی ادعاهای خودت

کشیدید.

ثانیا در چند جمله پایین‌تر می‌گوئید: "من فکر نمیکنم کسی هنوز به مباحث کمونیسم کارگری باور داشته باشد اما در این حزب بماند. دیر یا زود خواهد رفت. من فکر نمیکنم کسی به تاثیر گذاری بر جنبش کارگری فکر کند اما در این حزب بماند. دیر یا زود خواهد رفت".

حقیقتا دیگر زشتی این احکام نه مرزی را می‌شناسد و نه پایانی دارد. کاش تنها صدور احکامی بی پایه میبود و سپس اگر کسی شاکی حزب میشد و دادگاه منصفی میبود به استناد به اسناد و شهود میشد حرفی زد. اما به عنوان منجی دارید از رویزونیست بودن حزب و پشت کردنش به آرمان دو دهه جار می‌زنید و "خلق‌الله پخمه" را "ارشاد" میکنید که بیشتر از این فرصت را از دست ندهند و صفوف حزب را ترک نکنند. راستش تنها تفاوت مضمونی که بین دوجمله فوق البته در این زمینه با اظهارات علمای متدین هست این است که آنها منجی لامذهبانند تا به آغوش اسلام برگردند و هدایتشان کنند به جهت "صراط‌المستقیم" ولی تو منجی بدون آلت‌رناتیو. عمیقا معتقدم که مدیون یک عذر خواهی بزرگ به حزب میباشید.

ثالثا در مورد "هو و جنجال" تبلیغاتی. ای کاش می‌توانستیم و امکانش را داشتیم که صدها برابر تبلیغات دو ساله گذشته حزب را مطرح میکردیم. به نظر من یکی از انتقادهای جدی به کارمان این بوده که کم مبتکر بودیم، کمتر توانسته‌ایم در رسانه‌ها حزب را معرفی کنیم، ادبیات و نشریات محدود به ایران ارسال کردیم، کم مبتکر و سازمانده امکانات موجود در کشورهای همجوار و اروپا بودیم و...

شخصا معتقدم بدون شناساندن حزب نمی‌توانیم در صحنه جامعه موثر باشیم. برای من اینها جزو الفبای فعالیت حزیبند. باید جامعه و موضوع کارت، تو(حزب) را بشناسند از اهدافش، شعارهایش، مطالبات آنی و آتیش و آدمهایش و گر نه، با توجه به تجربه تلخی که مردم ایران از شکست انقلاب ۵۷ دارند مستحیل است بتوانید نیروی موثری را سازمان دهید. مردمی که در ایران زندگی میکنند می‌دانند که جامعه ایران در آستانه تحولاتی بزرگی است. مهم برای آنها وجود آلت‌رناتیوی است که بدانند در فردای جمهوری

اسلامی تغییرات اساسی در زندگیشان و ساختار جامعه بوجود می‌آورد. جریانی می‌تواند در این تحولات موثر و دخالت‌گر باشد که جامعه این جریان را بشناسد و بدانند در فردای قدرت گیری این جریان چه تغییری ملموس و عینی در زندگیشان بوجود می‌آید. مشکل مردم معترض در ایران این است که هنوز چنین بدیلی ندارند و گر نه به حکم واقعیات عینی جامعه ایران که یکی از آنها عدم توهمشان به جناحهای مختلف رژیم است که امروزه به اصطلاح عمومی تبدیل شده که "شغال سیاه و سفید فرقی ندارد" و به گفته بیش از هزار نفر از اقشار مختلف (بیکار، کارگر، دانشجو، کارمند) که شخصا دیدارهار و یا تماسهای بایشان داشته و دارم می‌گویند "وضعیت کنونی ستارتی را میخواهد".

فعلا در این چند لحظه، صرفنظر از وضعیت کنونی ایران اما تا جائیکه به ما برمیگردد تا جامعه حزب را نشناسد، شناختن نه به معنای اینکه اسمت را بدانند، چون پر واضح است امروز میلیونها نفر اسم ما را میدانند بلکه به معنای ایجاد سنت کاری خودت، محال است بتوانیم در حیات جامعه موثر باشیم.

رابعا، گفته‌اید "سنت جار و جنجال و توسل به هر چیز برای طرح بیشتر خود! این تمام منطق این حزب است!"

زندگی و بغضی که از این جمله نهفته است غیر قابل توضیح است. آیا می‌دانی تا حال هیچ مخالفی با چنین کینه‌ای در مورد حزب اظهار نظر نکرده است؟ خوب می‌دانید که "توسل به هر چیز برای طرح بیشتر خود" یعنی چه؟ انصافا این حزب که چند هفته قبل یک دهه بایش بودید، برای شناساندن خودش متوسل به توطئه، نقض موازین، بی‌پرنسیبی، نفی اصول بنیادی و... شده است؟ انصافا "منطق ما" (این حزب) هاری، درندگی و وحشیگریست؟ باید فریاد بزنم زنده باد انصاف.

عجبا، اینرا خطاب به اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری می‌گوئید، (هر چند تا رسیدن این چند سطور بدستت شاید "خطایهات" را در رسانه‌ها چاپ کنید که صفشان کم نیست و حالیا با چنگ و دندان آنرا می‌قاپند) ولی آیا بدتر از این "توسل به هر چیز برای طرح بیشتر خود" چیزی دیگری

وجود دارد و یا سراغ دارید که خطاب به بیرون از حزب بگوئید؟!
بگذار در همین رابطه خیلی دوستانه بهت بگویم اگر "عزمت" را "جزم" کرده‌اید تا بدین شیوه وارد تقابل با حزب شوید، سخت در اشتباهید و نتیجه‌ای به غیر از بد نامی کسب نخواهید کرد. این "خطابیات" برد بسیار محدودی دارد آنهم برای "مشتاقان" خودش. حتما برای روزها و هفته‌ها نقل محافلشان خواهد شد اما بعد از آن چه؟
قضات آدمها و جامعه برای سمپاتی و آنتی پاتی به جریان‌های سیاسی متکی بر معیارهای اساسی و پایه‌ای می‌باشد. تلاشهای زیادی صورت گرفته و خواهد گرفت تا بدون وارد شدن به میدان تقابلهای فکری، نظری و عملی وارد کارزار با حزب شوند شاید بارزترینشان "افق سوسیالیسم" عبدالله مهتدی بود. تا جائیکه فوش و بدو بپرا در چننه داشت نثارمان کرد. و اساسا ضرورت انتشار دو شماره "افق سوسیالیسم" مکتوب کردن آن اکاذیب بود. عاقبتش چه شد؟ حتما با دیدن "خطابیه" تو مجددا تجدید حیات میکند. خامسا، از تصویر کنونیت از حزب، برای آینده حزب و سایر رفقا عمیقا ابراز نگرانی کرده‌اید. تصور نمی‌کنم من انسان سنگدلی باشم. اما شخصا جدا از اتفاقات زندگی شخصی (مریضی، تصادف، مرگ، وضعیت وخیم اقتصادی) برای هیچ رفیق، دوست و آشنای به خاطر انتخاب موضع سیاسیش، اصلا نگران نیستم. انسانها بخصوص کسی که خودش را انسان سیاسی بنامد، خودش مسئول افعال و کردارش می‌باشد. چرا من تاوانش را بدهم؟ و یا چرا من از محاسن آن استفاده کنم؟ اگر موضعش درست است لابد من هم می‌پذیرمش و بدان افتخار می‌ورزم. بالنتیجه خواهشم این است حداقل برای من بخاطر انتخاب موضع سیاسیم متاثر نشو. چون مطمئنم تلاش در راستای اهداف اعلام شده حزب و جدیت در پیشبرد این امر مقدس ما را به سمبول ایجاد اساسی ترین تغییر در زندگی کارگران و کل جامعه، تجسم تمام و کمال وفاداری و تعلق به کمونیسم کارگران، رمز پایداری و رشادت در تقابل با وارونگی نظم موجود و مظهر دخالتگری در صحنه جامعه تبدیل خواهد کرد. تشخیص این امر کاری دشوار و

خارق‌العاده‌ای نیست، ذکاوت شگفت‌انگیزی را نمی‌طلبید، برای کشفش به امکانات پیشرفته و پیچیده علمی نیازی نیست و حتی مکان اجتماعی و طبقاتی آدمها تعیین کننده آن نیست. بلکه این یک تشخیص سیاسی است. بگذار در این مورد از خودم برایت بگویم. صرفنظر از اینکه در جامعه موقعیت چه بوده و چه کرده‌ام، اما تقریبا ۲۰ سال است فعالیت سیاسی و متشکل میکنم. از همان آغاز فعالیت متشکلم برای تشخیص، انتخاب و سمپاتی به جریانی، پلانفرمی، بحثی، تحلیلی، شعاری و....، در هر شرایط و مکانی که بوده باشم یک اصل اساسی برای انتخاب موضع سیاسی داشته‌ام و به اتکا به حقانیت درستی آن تا حال در هیچ تند پیچی زمین نخورده‌ام و از این به بعد از همان اصل پیروی میکنم. یعنی با تعمق و تشخیص، از زاویه نگرش کارگر معترضی به پدیده‌ها نگاه میکنم و ربط منطقی این پدیده‌ها را با منافع طبقاتیم می‌سنجم و این اساسی‌ترین معیار انتخاب من بوده و می‌باشد. چنین روشی جزو بدهیات، مناسبات و سنت کارگریست. در مناسبات کارگری رهبران، شخصیتها و فعالین ابتدا به ساکن چنین مکان و جایگاهی را کسب نکرده و نمی‌کنند. بلکه اساسی‌ترین شاخص عینی و زمینی برای این موقعیت این است که این شخصیتها در جریان مبارزه بی وقفشان با دولت و صاحبان سرمایه تا چه حد از منافع آنان جسارت و جدیت را از خودشان نشان داده و می‌دهند. کسی که در دفاع از منافع کارگران رگ گردنش بلند می‌شود میتواند به رهبر و فعال برجسته تبدیل شود. همین کاراگر است که به وی اتوریتیه سیاسی و معنوی می‌دهد و در نتیجه نفوذ کلامش موثر و قدرت بسیج را کسب میکند. صرف تعلق طبقاتی و سنگ کارگر را به سینه زدن محکی عینی نیست برای این امر.

در خاتمه، حالیا میدان انتخاب سیاسی من حزب کمونیست کارگری ایران میباشد. بر خلاف ادعای تو، عمیقا معتقدم اگر انتخابی که تو در جلو من گذاشته‌اید آنرا انجام دهم به " مضحکه عام و خاص " تبدیل میشوم. " ۶ ماه " صبر ایوب نمی‌خواهد، ۶ روزه آنرا اثبات کردید. الحق انتظار من و همه (حزب) از مجید را به دود بی رنگی در هوا تبدیل کردید. انتظارمان چه بود؟ کاری بود که این

حزب نکرده و مجید می‌رود آنرا انجام میدهد و دیر یا زود در سنگرهای طبقاتیمان همدیگر را بازمی‌یابیم. اما با این فراخوانت مبتکر فعلی شدید که یک ذره، آن هم بدقت ریاضی قرابتی با خصوصیات شخصی و روش سیاسی من ندارد و چنین کاری بشدت برایم زجرآور است.

هم اکنون من و تو دو انتخاب متفاوت کرده‌ایم. من از آن حزب و اهدافشم. و جدا مصمم در حیات و پیشبرد امر حزب نقش ایفا کنم. هر چند در سالهای گذشته وظایف حزیبم را انجام داده‌ام ولی هم چنانکه در جریان بودید، ۱۰ ماهی رتم برای انجام دادن ماموریتی و در انجام آن موفق بودم و کارهای خوبی هم صورت گرفت. حال که می‌بینم دستم پر است غیر ممکن است این حزب را رها کنم. چرا؟ به نظر من اگر کسی میخواهد این حزب را بشناسد باید دو شاخص اصلی مبنای شناختش باشد. اول مواضع، سیاستها و اهداف اعلام شده حزب و دیگری پایش را به درون جامعه ایران بگذارد با کارگران و توده‌های مردم تماس بگیرد، به پای صحبتها و مباحثاتشان برود و سپس مواضع حزب را بیان کند آنوقت متوجه نفوذ اهداف حزب میشود و بطور ملموس درک می‌کند که چه زمینه عظیمی وجود دارد برای گسترش حزب. همین واقعیت عینی و ملموس است که به من حکم میکند باید در صفوف حزب کمونیست کارگری ایران بمانم و کوشا تر و مصمم‌تر از گذشته ظرفیتها و قابلیت‌های خود را بکار گیرم در راستای متحقق کردن امرش.

در نتیجه من در حزب کمونیست کارگری می‌مانم، کارم را پیش می‌برم، حرفم را می‌زنم و انتقادم را می‌کنم. ای کاش تو هم مثل من می‌کردید.

یک نمایشنامه کاملا مدرن!

این هم البته روشی است. رفقایای اول از حزب کمونیست کارگری جدا می‌شوند و بعد دلایل ترکشان را در اطلاعیه‌های مطبوعاتی می‌خوانیم. برخی از این دوستان سالها بود عملا حزب را ترک کرده بودند. برخی تا همین دوسه هفته پیش مسئولیتهای اجرایی پیشبرد همین

فعالیت‌هایی را که امروز بعنوان "غیرکارگری" و "فرمیسم" توصیف می‌کنند، بعهدده داشتند. وجه مشترک همه این دوستان اما، قبل از عزیمتشان، سکوت بود.

سکوت، پرحرفی وجه مشخصه پرسناژهای برگمن سکوت و ترک(خودکشی) است. خصیصه اکثر شخصیت‌های بکت و یونسکو پوچ‌گویی آنهاست.

این رفقا در طول سالها در نقش شخصیت‌های برگمن ظاهر شدند: در ابتدا سکوت و بعد ترک. ناگهان امروز تبدیل به آدم‌های بکت و یونسکو می‌شوند و چپ و راست حرف‌هایی می‌زنند که هم برای صفوف حزب و هم برای ناظرین بیرونی نامفهوم است. این نوع جدایی سنت جریان ما نیست. همیشه حرف‌ها صریحا و با شهامت سیاسی بیان شده‌اند و حول آنها مبارزهای سیاسی و علنی انجام شده است. جدایی‌ها نقطه پایان یک روند مبارزه نظری-

سیاسی بوده است و نه نقطه شروع فرموله کردن این سوال که "چرا جدا شده‌ام؟". دوستان ما به خارج از حزب مهاجرت کرده‌اند و دارند پرچی را پیدا می‌کنند که به آنها اعتبار بدهد.

اذعان باید کرد که با دیدی هنری، فرم کارشان بسیار مدرن است!

زبان و زمین زبان البته امکانات خارق‌العاده‌ای دارد. می‌توان آنقدر خلاقیت به خرج داد که خود واقعیت را در زیر پوششی از عبارات کمرنگ و حتی محو کرد. اما زمین هم وجود دارد و نهایتا همه ناچاراند به واقعیات زمینی برگردند.

این‌که کسانی از موضع "چپ" از حزب کمونیست کارگری جدا شوند، از نظر صوری در امتداد سنت جریان ما قرار می‌گیرد که تغییرات و حرکتش دائما به طرف سوسیالیسم و کارگر و رادیکالیسم سیاسی بوده است. اما این رفقا یک اشتباه بزرگ می‌کنند. پرچم "چپ"شان، در شرایط امروز و به حکم واقعیات زمینی، یک چرخش عمیق به راست است. جمله‌پردازیهای کارگری و انترناسیونالیستی و سوسیالیستی، تنها لعاب زرینی برای دست کشیدن از مبارزه برای قدرت سیاسی است.

تمام حرفشان اینست که چرا به احکام ایدئولوژیک‌مان وفادار نمی‌مانیم. به میان

کارگران بازگردیم و انترناسیونال بزنیم. تمام حرف ما این است که باید به طرف جامعه و قدرت سیاسی برویم. این، در خدمت تحقق اهداف کارگری-سوسیالیستی و انترناسیونالیستی‌مان است. این سیاست کارگران کمونیست است.

جرت به خرج بدهید! دوستان عزیز، حرف‌هایتان را فرموله کنید، تشکلاتان را درست کنید. تا این حد، بی‌جریه نباشید که هم تلویحا اعضا حزب را به ترک حزب فرابخوانید و هم وعده‌های مهم در باره "طرق دیگر" ادامه مبارزه بدهید. هیچ حزبی را حول تذبذب و با چرتکه‌اندازی که اول ببینیم چقدر از این حزب بغل‌دستی "می‌کنیم"، بعد تصمیم خواهیم گرفت که می‌شود حزبی زد یا نه، درست نمی‌کنند. نه "بخشی از صفوف حزب"، که "کارگران آگاه و مردم فهیم" "با استهزا و ریشخند" با شما مواجه خواهند شد. حداقل این را باید از تاریخ حرکت این جریان آموخته باشید. روشن، در مقابل جامعه، حرف بزنید و عمل کنید. همه خواهند دید که واقعا "تفاوت‌های شما" با نظرات و سیاستها و پراتیک حزب کمونیست کارگری چیست. دلایل واقعی جدایی‌تان کدامست.

نادر بکتاش

۱ مه ۱۹۹۹

FAX: 00 1 209 755 6696.

TEL: 06 82 25 17 76

Email: Nbaktash@aol.com

آقای حسن وارث !

از اینکه بعد از چندی یادتان آمده است (البته پس از مواجه شدن با اعتراض دریافت کنندگان) که مایل نیستی بر خلاف تمایل رفیقی برایش ای -میل بفرستی و باید حقوق فردی و دمکراتیک افراد را رعایت کنی جای تشکر دارد. اما بهتر است که بدانید که هرگز شما مجاز نبوده و مجاز هم نیستید که از ای -میل لیست‌های که بر مبنای موقعیت سابق تشکیلاتی ات بدست آورده بودی استفاده می‌کردی تا چه رسد به اینکه یادداشت زیر را برای این لیست بفرستی و فرض را هم بر این بگذاری که اگر مایل به

دریافت ای میل های شما نیستند باید با متنی آنرا به شما اطلاع دهند وگرنه "سکوت علامت رضاست"! این سنت را در نرم مبارزه تشکیلاتی حتما میدانید که بی پرسنپی نام گذاشته‌اند. البته شما مختارید که هر پرسنپی اختیار کنید اما امیدوارم که تشکیلات بعدی که شما به آن می‌پیوندید در رعایت کردن حقوق انسانی و مدنی اعضایش چیزی از شما نیاموزد. لطفا مرا از لیست میل خود خارج کنید!

با تشکر

محمود احمدی

اول مه ۹۹

رفیق عزیز،

از آنجایی که مایل نیستم در صورت عدم تمایل رفیقی برایش ای میلی بفرستم، لطفا با فرستادن پیام یک خطی مرا از این امر مطلع گردانید. در صورت عدم دریافت پیامی از طرف شما، فرض را بر این خواهم گذاشت که شما اعتراضی به فرستادن پیامهای من ندارید.

با تشکر

حسن وارث

اول ماه مه ۱۹۹۹

از: سعید کرامت

به: حسن وارث

موضوع : طرح یک نکته

آقای وارث

شیوه بر خورده‌ای در چند هفته اخیر به حزب کمونیست کارگری ایران مرا بر آن داشت که این نامه را برایت بفرستم. علاوه بر رابطه سیاسی، من و شما یک رابطه اجتماعی صمیمانه با هم داشتیم. در طی این رابطه، بخصوص بعد از شرکت در کنگره دوم حزب و پلنوم اخیر مرتب با شور و شغف از مباحث مطرح شده در حزب و بر خورد و منش سیاسی و اجتماعی رفقای حزبی و بخصوص منصور حکمت یاد میکردید. اما یک چرخش ناگهانی در

موضوع گیربهایت در هفته های اخیر مرا متحیر ساخت. در فاصله بسیار کوتاه، بدون طی کردن پروسه بحث معینی، از این رو به آترو شدید و در نوشته هایت تصویری را که قبلا از حزب داده بودید، ۱۸۰ درجه چرخانیدید. "حزبی که تا دیروز، بدون حضور آن تصور دنیای روشنی را هم نداشته و معتقد بوده گرگهایی زیادی در بیرون انتظار سقط ما را میکشند" و با علاقه میکوشیدید به یکی از چهره هایش تبدیل شوید، بایک چرخش قلم در فاصله ای کوتاه، مناسبات درونی اش بر به «پارتی بازی» متهم، رهبریش را به «پیغمبر» تشبیه و سیاستش را به «تمسخرکارگر» در کنگره اش معنی کردید.

انسان میتواند مخالف بعضی سیاست ها و مواضع برنامه ای حزبی باشد و در مورد آنها بحث و جدل متین و مستدل داشته باشد و طی پروسه ای به نتایج دیگری برسد. اما خوش انصاف، چگونه یک شبه وجدان خود را راضی کردید که این همه صفات ناپسند و جعلیات را به حزب نسبت دادید؟ عباراتی را که در آن نوشته ها بکار برده اید در کنار عبارات کیوان سلطانی* قرار بدهید و دقت کنید، ببیند چه تفاوتی در آنها میبینید؟ اگر کسی از شما بپرسد: چگونه عضو حزبی با این همه صفات منفی که برایش ساخته اید بودیده اید؟ چه جوابی خواهید داد؟

راستش من موضع گیربهایت اخیرت رافقط میتوانم بحساب عدم ثبات سیاسی ات بگذارم. کسی که فضیلت های را که خود همیشه از آنها یاد میکرد، در فاصله زمانی کوتاهی مخفی، و اقدام به تراشیدن رذیلت در عوض آنها بنماید، رابطه اجتماعیش هم برای من بی لطف خواهد بود. لذا لطفا از این تاریخ ببعد ای میل آدرس مرا از لیست آدرسهایت حذف کنید.

سعید کرامت
یکم مه ۱۹۹۹

پرچم شکست خوردگان وقتی شاخ و برگها فرو میریزند

در حاشیه اظهارات مجید محمدی

خالد حاج محمدی

۲ مه ۹۹

مجدی محمدی مدتی پیش صف ما را ترک کرد و ما صمیمانه برایش آرزوی موفقیت کردیم. او در مدت بودنش با ما هیچوقت یک صفحه کاغذ را از نگرانیهایش و از نظرات و اختلافاتش با حزب را سیاه نکرد و نوشته اخیرش اولین اظهار نظر رسمی اعلام شده او میباشد. برای خیلی از ما مسئله بود که چرا بدون توضیح و بدون استفاده از جلسات وسیع حزب از جمله کنگره ۱۵۰ نفره و پلنوم ۷۰ نفره که فاصله چندانی از آن نمیگذرد برای ارائه بحث و نظرات خود استفاده نکرد و رفت؟ چرا تریبونهای این حزب و کلی امکانات برای ابراز هر نظر و مخالفتی را بکار نبرد و از حزب کناره گیری کرد؟ اکنون و با گذشت مدت چند هفتهای و به قول خود مجید "وقتی شاخ و برگها میریزند و آدم به اصل منظره نگاه میکند" معلوم میشود که ادعاهای اینجا و آنجایش مبنی بر اینکه حزب را "کارگری" نمیداند و قرار است در این راه و برای تاثیر گذاری بر "جنبشها" فعالیت کند و ...، جز شعارهای پرمطراق و دهن پرکن چیزی نمیباشند. معلوم شد که تنها حرف جدی او فراخوانی است که برای ترک صفوف حزب داده است. هر انسان سیاسی، هرکس که وجدانی آگاه در او باشد و هر کس که ریگی در کفش نداشته باشد، هرکس که احساسی از برابری طلبی در وجودش باشد، هر کس که یک قدم پیشروی کارگر و کمونیست برایش عزیز باشد، نمیتواند با خواندن تنها سطوری از این نوشته احساس تنفر وجودش را فرا نگیرد.

مجدی میگوید: آنها که به آن بحثها وفادار ماندند، رفتند و مابقی نیز خواهند رفت. من فکر نمیکنم کسی هنوز به مباحث کمونیسم کارگری باور داشته باشد اما در این حزب بماند. دیر یا زود خواهند رفت. من فکر نمیکنم کسی به تاثیر گذاری به جنبش کارگری فکر کند اما در این حزب بماند. دیر یا زود خواهند رفت. ... این "خود فریبی دسته جمعی"، این "توهم مشترک کودکانه"، این "خود بزرگ بینی سازمانی"، نشانههای چیست؟ ... برای اینکه بدانید این لاف زنی و خود بزرگ بینی و باوراندن توهمی کودکانه است واقعا میخواید ۶ ماه دیگر صبر کنید، مضحکه عام و خاص شوید و بعد تصمیم بگیرید؟ و ...

براستی مجید حق داشت بدون کلمه ای اظهار نظر برود. این فرمایشات در جمع اعضا و کادرهای حزبی که مصممانه برای رهایی بشریت تلاش میکنند و به همین دلیل عمیقا مورد نفرت تمام احزاب و جریانتر ارتجاعی است نمی توانست جایی داشته باشد.

مجدی با تلاشی کودکانه به هر چیز چنگ میزند و از ما میخواهد صف این حزب را ترک کنیم. این پرچی است که برداشته است. چه قدمهای بلندی! چه تاثیر گذاری مهمی بر "جنبش کارگری"!

واقعا مجید میخواهد کدام صف را تقویت کند؟ کدام دلها را خوشحال و کدام لبها را بخنداند؟ اختلاف میان انسانهای سیاسی امری عادی است، جاداشدن و ترک صفی دور از انتظار نیست و نقد گذشته خود و بلند کردن پرچی دیگر گناه کبیره نیست. اما آنچه مجید گفته است از این تیپ نیست. نقد سیاسی نیست، حرکت انسانی جدی که یک دهم ادعاهایش برایش مهم باشد نیست، کنار گذاشتن سیاستی و ارائه راهحلی و طرح اثباتی نیست. بحث سر جلب هم نظر و هم فکر برای کاری در آینده نیست، مهم نیست که با چه جهتی از این حزب بیرون میروید، مهم نیست چه اتفاق نظری با هم دارید، اصل خود رفتن است، رفتن خودش یعنی "کمونیسم"، یعنی ارجاع به خود "مارکس"، دیگر پلاتفرمی لازم نیست و بحث و جدل در حزب با چنین هدف "والایی" نازل است. اصل خود رفتن است، زنده باد ترک حزب! ترک حزب اول و آخر پرچم است، هم تاکتیک هم استراتژیک است. پرچی که مجیدمحمدی بدنبال لیلادانش افتخار بلند کردنش را دارد، والله بالله پرچم هیچ چپ رادیکالی نیست، حرکتی به جلو نیست، پرچم صف تلاش برای تاثیرگذاری بر جنبش کارگری نیست، پرچم پیشروی نیست، پرچم مرعوب شدن و شکست است، پرچم فاتحان نیست، پرچم شکست خوردهگان است.

بگذار مجید و هر کس که چنین فکر میکند بدانند که این پرچم برای ما آشنا است. تا کنون و در سالهای تلاش متشکلمان، هزاران بار چنین پرچمهایی را دیده ایم، بارها از رفقایمان خواسته اند که صف این حزب را ترک کنند، به رفقایمان گفته اند که مشکل نیست سیاسی بمانند، مشکل نیست خود را چپ بدانند به شرطی که از فعالیت متشکل

با این حزب دست بردارند. بسیاری از آدمها سرشان را گذاشتند اما پای این فراخوانها نرفتند. آدمی که ادعای ارتباط زیاد با ایران را داشته باشد قاعدتا باید با اینگونه مسائل آشنا باشد. مجید هر چه دوست دارد بگذارد بگوید و هر نیتی داشته است بگذارد بماند، مهم خود موضع و خود فراخوان اوست، ما این پرچم را می‌شناسیم با تمام وجودمان می‌شناسیم.

مجید حرف جدی ندارد و اگر داشت وقت خود میزد، نقد جدی ندارد و گرنه وقت خود میکرد. مجید فکر میکند ترک صفوف این حزب آرزوهای او را تامین میکند. چه

آرزوهای انسانی! کسی که شعور آدمها را دستکم نگیرد، کسی که صادقانه و صمیمانه می‌خواهد با چیزی مرزبندی کند و چیزی را جایش بگذارد، بجای این هاج و واج بحث اثباتی خود را مطرح میکند. معلوم نیست چرا دوستانی چون مجید چنین نمیکنند تا رفقای دیروزشان تا مردمان چپ و رادیکال و کارگر و کمونیست دور آن

جمع شوند. آدم جدی را حول پرچم انحلال حزبی که چشم امید کارگر و کمونیست است، حول پرچم انحلال حزبی که در جنگلستان دنیای توحش پرچم دنیایی بهتر را بلند کرده‌است و عمیقاً مور تنفر جبهه ارتجاع است، کسی را نمی‌شود جمع کرد. می‌گویید "کمونیستها" از این حزب رفتند؟ هر کس دوست داشته باشد هر لحظه اراده کند

میتواند از این حزب برود اما آنچه شما می‌گویید با سلیبی صورت خود را سرخ کردن است. برو و کارگری رادیکال را نه از صف ما بلکه از صف اتحادیه‌های اروپا که همگی آنها را می‌شناسیم بیرون بکش، مگر به این راحتی ممکن است، باور کن تا آلترناتیو بهتری را نشان ندهید و تا اطمینان پیدا نکند که این حرکتش غازی را به سفره‌اش اضافه میکند به حرفت می‌خندد. گر

پلاتفرمی دارید بفرمایید بدهید، باور کنید آدمهای دیگر هم میتوانند فکر کنند و مثل شما تشخیص دهند و حتما هم اگر قبولتان کنند پیشتان خواهند آمد.

مجید می‌گوید: مردم اسم این حزب را نشنیده و عکس مصدق است که از جیبهای بغل در آمده و پرچم شده است. اهمیت این گفته مجید این نیست که گویا دارد حقیقتی را بیان میکند که نمیکند، بلکه در این است

که مشکلات او را جلو آفتاب میگذارد. مجید برای توجیه مرعوب شدن خود عکس مصدق را از جیبهای "مردم" به ما نشان میدهد. اما دوست گرامی! در این حزب کسی قول سوسیالیسم در ۶ ماه آینده را به کسی نداده است و این را معلوم نیست از کجا آورده‌اید، اگر تا کنون چنین فکر میکردید این کج فحشی شماست و نه نظر حزب. بحث سر تحولات در ایران است و اهیت حضور و تلاش ما در این فرصت و گرنه شرط چاقویی در کار نیست. در عین حال اگر به جای عکس مصدق مردم عکس هیتلر را هم در جیب داشته باشند، این نه ما را مرعوب خواهد کرد و نه از وظایفمان می‌کاهد و نه عدم حقانیت کمونیسم و امر انقلاب کارگری را میرساند.

محمدفتحی ۹۹.۵.۲
در جواب مجید محمدی

دروغ به همان سکوتت برجسته!

چند روز قبل آخرین مباحثه طولانی درون کمیته مرکزی را خواندم و طبعاً متوجه بحثهای بهمین شفیق هم شدم. برایم سوال بود که بقیه اعضای مستعفی ک. م. چه می‌گویند. فکر می‌کردم باید بحثهایی داشته باشند که قابل شنیدن باشد. قابل تعمق باشد، بالاخره آدمهایی نیستند ساده و کم تجربه. حتما فکر کرده اند، به خود و به مبارزه خود اندیشیده اند و باید تصمیمی گرفته باشند که تا حد معینی از اهمیت برخوردار باشد. این طور فکر می‌کردم. حتی چند بار قصد زنگ زدن به بعضی از آنها را داشتم تا بالاخره بدانم حرفشان چیست. از اینکه بهمین شفیق شکست رضا مقدم را مانیفست خود کرده بود باز هم متوجه قضیه نشده بودم.

بالاخره دیروز اطلاعیه (درونی!) مجید محمدی را دیدم. به سختی باورم می‌شد. دو بار آنرا خواندم. می‌دانستم اینها در مورد حزب بالاخره حرف می‌زنند، برای خطشان تبلیغ می‌کنند و احتمالاً تشکلی درست کنند و برایش کار کنند و از اعضای حزب هم بخواهند تا به آنها بپیوندند. بالاخره فکر می‌کردم کاری می‌کنند. آنچه متوجه شدم عکس توهماتم بود. صد رحمت به طرح انترناسیونال پیشنهادی بهمین. صد رحمت به تئوریهایی شکوفایی طبقه متوسطه او. بالاخره بهمین امر انترناسیونالیستی "مهمی" را به حزب پیشنهاد کرده و از اینکه طرحش مورد نقد قرار گرفته بود حق داشت در عرض چند روز حزب مبتکر "انترناسیونال کمونیستی اش" را حزب غیر کمونیست و ضد رژیمی بنامد!

مجید محمدی حتی پیشنهادی به "مهمی" طرح بهمین هم نداده است. تنها کار برجسته اش سکوتش بود. فکر می‌کردم بهمین سخن گوی بقیه نیست. معلوم شد من اشتباهی می‌کردم بهمین رهبر تنوریکشان است

ولی تا حال تاریکی را به سیاهی مجید ندیده است. به تصویرش از جامعه و حزب در یک جمله دقت کنید: "... والله بالله ۶ ماه دیگر انقلاب نمی‌شود، کسی اسمی از این حزب نشنیده و عکس مصدق است که از جیبهای بقل درآمده و پرچم مردم شده ...". با اتکا به این تصویر راه تاریکی در پیش می‌گیرد. در ایران خبری نیست جامعه به خاتمی تکیه داده و آنها هم که حرفی دارند عکس مصدق را به دست گرفته اند. هیچ کمونیستی بی‌خودی خود را خسته نکند.

چاره در این است که اعضای حزب، حزبشان را منحل کنند، امیدهایشان را تبدیل به یاس کنند و بعد از اعلام شکست حالا فکری برای خود کنند! چه پیشنهاد سیاهی! چه رهنمود راستی و چه سیاست کثیفی!

قضیه چیست؟

چرا مجید به این روز افتاده است؟ کارگر را دوست ندارد؟ به کمونیسم بی‌عقیده است؟ دوست دارد هذیان کسی اسمی از این حزب نشنیده؟ بگوید؟ هوادار مصدق است؟ حزب گفته ۶ ماه آتی انقلاب می‌شود که او قسم می‌خورد خبری نیست؟ و ... جواب همه این سئوالات نه است. مجید یک فعال سیاسی است که فکر می‌کند در ایران مردم به دنبال جامعه مدنی خاتمی صف بسته اند. اگر معترضی هم هست عکس مصدق در جیب دارد. تحولی در راه و در جریان نیست. پس بحث مبارزه برای کسب قدرت و دخالت فعال در پروسه تحولات جاری ایران پوچ و بی‌جاست، دون کیشوتی است، ماجراجویی است، جال و جنجال است و هارت و هورت!

به تبع این تحلیل راست از جامعه و تحولات جاری در ایران، سیاست تشکیلاتی راستی هم در پیش می‌گیرد. "روشن ترین" تحلیل گر این خط سیاسی، راست ترین سیاست تشکیلاتی را هم باید اتخاذ کند. انتظار دارد همه اطلاعیه بدهند که حزب شکست خورده است، همه اعلام کنند که تقلاهای سالهای گذشته هیچ شد، همه بگویند که سیاست جلوگیری از حضور رهبران رژیم در خارج شلوغ کردن است و مجاهدینی. اعلام کنند که فائزه رفسنجانی ها، سروش ها، خاتمی ها و بقیه جنایتکاران رژیم در خارج هر چه بکنند به ما مربوط نیست، راه کارگر و توده و اکثریت حق

داشتند به ما بخاطر این شلوغ کاریها انتقاد می‌کردند. همه اعلام کنند مراسم عاشورای رژیم در خارج را نباید کاری داشت، کارگری نیست، علیه سنگسار نباید شلوغ کرد، سوسیالیستی نیست. مسئله کودک امر کارگران نیست، آکسیونهای دفاع از مردم کردستان پوچ است. بحث جوانان و زنان بحث جنبشهای دیگر است. و بالاخره همه اعلام کنند که کارگران هم زیر فشار فقر کمرشان شکسته است و حرکتی ندارند رژیم اسلامی هم که بدون مشکل دارد کارش را می‌کند، پس ما کمونیستها به عنوان تحلیل گران روشن بین! اعلام می‌کنیم خبری نیست! شلوغ نکنید! به خانه هایتان بروید و در محافل و جمعهای خودمانی اگر توانستید کار مثبتی بکنید! وگرنه حزب بی‌حزب.

و مجید این حزب را "می‌شناسد" و آدمهای این حزب را "می‌شناسد" و می‌داند غیر از چند بوروکرات به جاه و مقام رسیده بقیه همه سیاستها و رهنمودهای او را عملی خواهند کرد! واقعا من هم مجید را برای این همه "روشن بینی" و شناخت از این

حزب، "برجسته" می دانم!

نه عزیز دلم، اشتباه می کنید باور کنید عینکتان به شدت تاریک است. این حزب بیش از اینها شلوغ خواهد کرد و بیش از این و خیلی بیشتر مطرح خواهد شد. رفتن شماها از حزب فقط نشانه یک پوست اندازی است. پوست اندازی از حزبی آرام و اپوزیسیونی به حزبی مطرح و فعال در جامعه. اگر کسانی هستند که بحث حزب و قدرت سیاسی را خوب متوجه نشده اند، این پوست اندازی باید همه را متوجه اهمیت این مسئله بکند.

مشکل "شخصیت پرستی"

مشکل داشتن با رهبری این حزب، مشکل هر فرد و جریانی است که از این حزب به هر دلیلی خوشش نمی آید. کومه له ای، راه کارگری، هنرمند دگراندیش، ملی گرا، مذهبی و ...

یک مسئله در این حزب و جریان کمونیسم کارگری عیان است و آن نقش رهبری کننده منصور حکمت است. همه می دانند شالگونی و مهتدی و انواع رهبران سازمانی از چریک تا توده ای و اکثریتی و از مصدقی ها تا سلطنت طلبان هر روز و ماه چیزی بگویند کسی آنقدر مهمش نمی گیرد. روشن بینی کمونیستی کارگری منصور حکمت و نقش اساسی اش برای این جنبش را همه می دانند، دوست و دشمن پافشاری اش را بر منافع طبقاتی کارگر و مردم می بینند. جلال طالبانی هم در سلیمانیه اگر علیه شورا و کارگران قرار بود چیزی بگوید اول به وابسته بودنشان نه به جریان کمونیستی بلکه به فرد مخرب و مشکوکی به نام منصور حکمت "متهم" شان می کرد. یادم هست در سالهای قبل از ۹۱ اولین سئوالهای شکنجه گران و بازجویان رژیم بعث از اعضای دستگیر شده سازمانهای کمونیستی عراقی در مورد ارتباطشان با منصور حکمت بود و نه حتی با حزب و رهبران آن موقع حاضر در محل.

یادم هست سه سال قبل که مجید به لندن آمده بود، در بحث با اتحاد چپی ها، یک نفر اندک بی احترامی ای به منصور حکمت کرد. یادم هست تا آن فرد حاضر نشد معذرت بخواهد مجید با او بحث نکرد و گفت که آقای عزیز منصور حکمت رهبر من است. آن زمان مجید عضو ک. م. بود که منصور حکمت رهبرش بود. پس می داند منصور حکمت در خود کمیته مرکزی هم رهبر همه است. دعوای مجید و مستعفیانی که به "شخصیت پرستی" معترض اند بی خود نیست. می دانند که اگر قرار باشد این حزب را ضربه زد باید اول به مغزش زد.

مجید عزیز! از قول ما حزبی ها به همه بگو پاسداری از این ارگانیکس به شدت عزیز و مغزش، برای ما کاربست به شدت مهم. و شما ها برای این کار تان به شدت ضعیف و ناتوان. اگر شک دارید به تجربه "تواناتر" از خودت های درون اپوزیسیون چپ و راست نگاه کن و تجربه بگیر. حتی اگر دوست دارید بمشابه آدمی چپ فعالیتی داشته باشید و نامی مثبت، صد بار خواهش می کنم این راه را نرو. دعوت تو به انحلال حزب مثل خراب کردن خانه به بهانه بدبودنش برسراکتینش است، مثل خراب کردن تشکل تعدادی انسان معترض است به بهانه نوع بدش

ومثل فراخوان ترک جبهه در جنگ عادلانه به بهانه بد بودن سنگرایشان. در همه این موارد جوابهای مختلف میگیرید ولی هوکردنت از طرف سربازان جبهه محترمانه ترینشان خواهد بود.

حزب چه می شود؟

حزب کارهایش را خواهد کرد منتها همه پروژه ها و مسئولیتهایی را که مستعین داشتند جلو می بردند زمین می ماند! سکوت از همه بیشتر زمین می ماند و امیدوارم دیگر کسی مسئولیت این کار "مهم" را در حزب به عهده نگیرد.

به نظر من در جواب به مردم، حزب باید خیلی آرام و محکم بگوید که تعدادی از حزب رفته اند منتها حزب همان حزب سرزنده، دخالت گر و امید بخش و بالنده است که می بینید. این تعداد که رفته اند به ادعای خودشان هم همه مهم بودند ولی نه دهها بلکه صدها مهم و مهم تر در این حزب همه ارگانها و نقاط کلیدی را در دست دارند و مرتب و به سرعت دارد به تعدادشان اضافه می شود.

زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران

مصطفی رشیدی - آرزو محمدی

سوم مه ۹۹

بی خبر از چگونگی جا گرفتن تحمیلی ما در کشورهای "خوش و خرم ها"، "دلمشغول رویاهای کودکانه"، "خودفریبان ساده لوح" و چرا که نه "فریبکاران بازار گرم کن سیاسی"، همگی مبتنی (نقل به معنی) و به زعم دسته بندیهای دوستان مجید محمدی از این حزب؛ بعنوان کسانی که در حزب ماندگاریم نکاتی در مورد بیانیه او را لازم میبینیم. با سیمپاتی کامل به پاسخ حزب به استعفانامه اولیه مجید محمدی، ازجمله ما نیز انتظار یک جلد سیاسی شایسته را از او داشتیم. با فاصله کمتر از دو هفته او این راه را در پیش نگرفت. با هیچ درجه ای از اغماض اظهاریه او را در چنین چهارچوبی نمیتوان جای داد. چرا که در این صورت ابتدا باید به پیش کسوتان چنین روشهایی در حاشیه گذشته این جریان رجوع کرد و از جمله عبدالله بابان ها اعاده حیثیت سیاسی و حتی کمونیستی کرد، از او پوزش طلبید و به ایشان باخاطر قابلیت "میشناسم" و "کشف مقاصد پنهانی در پس عبارات" هایش تجلیل بعمل آورد. انتظار ما از مجید برای ساده ترین پرنسیپ های سیاسی، شجاعت بهعهده گرفتن مسولیتهای فردی، برسمیت شناختن خرد و تشخیص رفقایش انتظار زیادی نبود ولی بپهوده ماند.

نامه او قبل از هر چیز توصیف سرگذشت دردناک سیاسی "بویژه" دو ساله کسی است که برای پیشبرد سیاست های حزب در ارگانهای بالا پا پیش گذاشت، در کنگره ها و پلنومها و اجلاسهای مباحثه اش شرکت جست، در آکسیونها و تظاهرات حضور رساند و در تمام این مدت در باورهایی مملو بر بی اعتمادی و تشخیص مانیپولاسیون در حال جریان رفقای خود و مخاطبین خارج از صفوف حزب به انتظار نشست. زمانیکه بجای پرچمهای قرمز رنگ عکس مصدق از جیبها در آمد، زمانیکه ناسیونالیسم

و ملی گرایی قویتر از حد پیشبینی از آب در آمد، زمانیکه دیگر هیچ شانس برای موفقیت احتمالی پیشبینی ها و سیاستهای حزب در ارزیابیهای او باقی نماند؛ دیگر وقت تصمیم گیری از راه رسید.

انصاف حکم میکرد که او حداقل از "چرخش سریع دو ساله" در پایان این موقعیت قدردانی کند.

ناجی گری امروز (آن هم زمانیکه خود دس اعضا را به تعمق و تصمیم گیری و همچنین مستعفیان را به مباحثه دعوت میکند) درست به اندازه "گوشزدهای" آن دو سال میتواند نقاط درخشان این سرگذشت بشود.

خارج اینکه عملا در چه محدوده ای تا کنون در دسترس همگانی قرار داده شده است ما مصرانه میخواهیم که حزب خود، آن اظهاریه را جزو اسناد این مقطع علنا منتشر کند. این را به مجید محمدی و بعلاوه به "رفقای عزیز" و حزب بعدی او مدیونیم تا جلد ها و موضع گیری بکنار، گوشزدهای او و عواقبش را جدی بگیرند.

نگاهی بر آنچه گذشت

حمید تقوایی

مجید محمدی در بیانیه ضدحزبیش شاخ و برگها را کنار زده تا واقعیت را بما نشان بدهد. منم میخوام حالا که گرد و خاکها فرونشسته نگاهی به واقعیت ماجرا بیاندازم. اجازه بدهید از همین نوشته مجید شروع کنیم.

این نوشته - و قبل از آن اطلاعیه لیبلا دانش - فرجام عملی سیرقهقرانی است که بهمین شفیق آغازگر آن بود. دوستان از موضع اپوزیسیون دوم خرداد آغاز کردند و به فراخوان انحلال حزب کمونیست کارگری ختم نمودند. شاخ و برگهای "کارگری" شان را که تکاندند یک انحلال طلبی منحط ضد حزبی بر جای ماند و بس. این قبل از هر چیز یک موضع منسجم و یکدست سیاسی است، علت و مبنای سیاسی مشخصی دارد و هدف سیاسی معینی را نیز دنبال میکند. برای آنکه بروشنی ببینید این علت و هدف چیست، نه آنطور که دوستان ادعا میکنند رابطه حزب و طبقه بلکه باید رابطه حزب و رژیم را مورد بررسی قرار بدهید. این نه دوری حزب از طبقه کارگر بلکه دوری حزب از خاتمی است که دل انحلال طلبان ما را به درد آورده است. اگر به سیر بحث اینان نگاهی بیاندازید بروشنی میبینید که مشکل واقعی دوستان منحل شده ما بر سر رابطه حزب با رژیم است و طبقه کارگر در این بحث بعنوان آلترناتیو مبارزه با رژیم مطرح میشود. میگویند بحث قدرت سیاسی را ببندید، علیه خاتمی "شلوغ نکنید"، افق انقلاب را به مردم نشان ندهید، و خلاصه سیاست را به خاتمی چی ها و طبقه متوسط واگذار کنید و بروید به کار آرام و کم کم معلوم میشود قانونی - در درون طبقه کارگر مشغول بشوید. خاتمی و جریان دوم خرداد نیز همین را میگویند. حسین کمالی و خانه کارگر چی ها هم یک عمر است همین را میگویند. (با این تفاوت که جرات نمیکنند باندازه اینان علیه حزب لجن

پراکنی کنند.) "حزب کارگری نشده" اسم رمز "حزب خاتمی چی نشده" است. ببینید این پرچم سفید "حزب کارگری نشده" در چه دوره ای بلند شد: حزب انتخاب خاتمی را رای منفی مردم به کلیت رژیم اعلام کرد، و در دوره ای که تقریباً تمامی نیروهای اپوزیسیون به خاتمی دخیل بسته بودند، گفت این بحران آخر رژیم است، مردم میروند که رژیم را سرنگون کنند و امر ما سرنگونی رژیم است - این دوران ققدر باید بر مجید و دوستانش سخت گذشته باشد - و بعد در ادامه همین خط مشی کنگره دوم اوضاع سیاسی ایران را بحرانی و رو به انقلاب ارزیابی کرد و بحث حزب و قدرت سیاسی را در دستور گذاشت و بدنبال آن مشخصاً در خارج کشور تاکتیک جلوگیری از تثبیت رژیم اسلامی در افکار عمومی و در نزد دولتهای غربی را در پیش گرفت و فعالانه مشغول پیشبرد آن شد. درست در شرایطی که حزب گرم این کارزار بود، علیه دموکراسی و ناسیونالیسم و مذهب یعنی ارکان ایدئولوژی و سیاستهای هر روزه بورژوازی جهانی و بومی علناً اعلان جنگ داده بود و در شرایطی که در عرصه مشخص رسوا و افشا کردن رژیم خاتمی تا حد زیادی موفق شده بود و سیر وقایع درستی تحلیلیها و مواضع حزب را به دوست و دشمن نشان میداد، در زمانی که دیگر مخالفین فعالیتهای این دوره حزب در جامعه خلع سلاح شده و خفقان گرفته بودند، ناگهان هیاهویی از درون حزب بلند شد.

خط جبهه از جامعه بدون حزب آمد. اعضای از حزب که تمام این مدت ندان جگر گذاشته بودند دیگر "کارگری نبودن" حزب را بیش از این نتوانستند تحمل کنند و فریاد زدند که رژیم تثبیت شده، انقلابی در کار نیست، برگردید، مگر نمیبینید کارگری نشده ایم! و بعد ناگهان دنیا وارونه شد: اعلام کردند خاتمی پیروز شده است، حزب شکست خورده است؛ گفتند رژیم تثبیت شده است، حزب بحران دارد؛ گفتند مردم سرنگونی نمیخواهند، جامعه مدنی میخواهند؛ گفتند کارگران با حزب نیستند، مقهور طبقه متوسط اند؛ گفتند جنبش کارگری درحال هزیمت و عقب نشینی است و خاتمی در حال پیشروی؛ و حتی گفتند در ایران انقلابی در کار نیست، انقلاب دارد در حزب اتفاق می افتد! در آخر هم لیلیا دانش و مجید محمدی آستین بالا زدند که حزب را سرنگون کنند! گرد و خاکی بلند شد و دیدیم دنکیشوتی وارونه نشسته بر پایو بچنگ حزب آمده است. و با چه توهماتی. جای حزب و رژیم را عوض کرده اند، در کنار اپوزیسیون پروخاتمی و در مقابل حزب ایستاده اند و بعد هم خیال میکنند میتوانند این انحطاط را با نام طبقه کارگر به مخاطبینشان بخوراند. این "کارگری شدن" نیست، این بیشتر شبیه اسب تروی است. این نوع "کارگری شدن" تحفه طبقه متوسط برای طبقه کارگر ایران است که در گرماگرم مبارزه حزبشان علیه مذهب و ناسیونالیسم و دموکراسی و علیه ترجمه سیاسی مشخص اینها در شرایط امروز ایران یعنی خاتمی و جامعه مدنی بوسیله بهمین شفیق و دوستانش برای ما به ارمغان آورده شده است. ما در زمین دشمن به پیش میرویم و از پشت جبهه، از درون اسب ترویای "کارگران با ما نیستند" پرچم سفیدی بلند میکنند که: شکست خوردیم، برگردید، هیاهو نکنید، از سرگونی و قدرت سیاسی دم نزنید، اصلاً منحل بشوید! براستی

رقت آورست. گیرم ما کارگری نشده ایم، انقلاب و سرنگونی ای هم در کار نیست، حالا چرا از در افتادن حزب با رژیم در خارج کشور ناراحتید؟ چرا نباید کمپین دفاع از حقوق کودک براه انداخت؟ چرا نباید کانون نویسندگان و دیگر خاتمی چپهایی که امروز شما سخنگویان شده اید را افشا و رسوا کرد؟ چرا نباید کمپین دفاع از حقوق زنان را سازمان داد؟ چرا ممانعت از پهن شدن بساط امثال فائزه رفسنجانی و سروش و کمال خرازی در خارج کشور را تحقیر و تخطئه میکنید؟ چرا نباید علیه اسلام سیاسی که بوی گندش نه تنها ایران بلکه بخش وسیعی از جهان را برداشته است اعلان جنگ کرد؟ اینها کارگری نیست؟ چطور انتظار دارید کسی از شما قبول کند که از فرط علاقه به کارگر این فعالیتهای را تحقیر و تخطئه میکنید؟ میگویند کارگری نیستیم، من از شما میپرسم چطور میخواهید این کارها را نکنید و کارگری بشوید؟ نه دوستان، درد شما نفس این نوع فعالیتهای ضد خاتمی و ضد رژیم ماست، درد شما اینست که حزب به میوه ممنوعه قدرت سیاسی دست برده است، ببیوهه به نام کارگر آویزان نشوید. اجازه دهید در خاتمه چند کلمه هم در مورد این "کارگری شدن" بگویم.

انحالیون ما حتی آنجا که از کارگر و کارگری شدن صحبت میکنند تنها دوری و بیربطی خود به کمونیسم کارگری را نشان میدهند. به معنایی که اینجا میگویند منشویسم و سوسیال دموکراسی آلمان در دوره کائوتسکی نیز همانقدر کارگری بودند که بلشویسم. همه این احزاب بخش وسیعی از کارگران را با خود داشتند و باین معنا "کارگری" بودند. این هنوز چیزی را تعیین نمیکند. آنچه بلشویسم را از بقیه جدا میکند نه رابطه آن با طبقه کارگر بلکه برخورد آن به جنبش ها و طبقات دیگر بود. حقانیت بلشویکیها در این نبود که بیشتر از منشویکیها کارگری بودند - که در مقطعی نبودند - یا مثلاً بر سر دستمزد و اضافه کاری موضع بهتری از منشویکیها داشتند. حقانیت بلشویسم یعنی آنچه موجب میشود آنرا حزب کمونیست طبقه کارگر روسیه بدانیم، در آنست که در هر مقطع در مقابل بورژوازی و طبقات دیگر منافع مستقل کل طبقه کارگر روسیه را نمایندگی میکرد. تمایز بلشویسم و منشویسم در برخوردشان به جنگ اول جهانی - آنچه تفاوت میان انترناسیونال دو و سه نیز بود - و در

موضعگیریهای نسبت به انقلاب اکتبر و دولت کونسکی بود. جوهر سیاسی منشویسم - و همینطور کائوتسکیسم - مسالمت جوئی اش نسبت به حکومت و امتناعش از دست بردن بقدرت سیاسی بود و همین سازشکاری بود که این جریان را در مقابل بلشویسم و طبقه کارگر قرار میداد. در مقابل این جریانات حقانیت بلشویسم یک حقانیت سیاسی و طبقاتی است، حقانیت کمونیسم بعنوان یک جریان اجتماعی است که در برخورد حزب بلشویک با حکومت و طبقات و جنبشهای دیگر متجلی میشود و منافع و اهداف کل طبقه کارگر روسیه را نمایندگی میکند. این معیارها در مورد کمونیسم کارگری در شرایط امروز نیز صادق است.

امروز حزب ما در مقابل کل رژیم ایران و منشویسمی که با روی کار آمدن خاتمی پرو بال گرفته است، با

شعار آزادی برابری حکومت کارگری ایستاده است. در عرصه جهانی نیز مشخصاً در دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق علیه ناسیونالیسم و مذهب و دموکراسی یعنی عرصه های اصلی نبرد طبقاتی بورژوازی و پرولتاریای جهانی اعلام جنگ داده است. این جنگ یک تشکیلات و یک حزب نیست، این جنگ طبقه کارگر ایران با بورژوازی بومی و بین المللی در چندین جبهه است. این عین کارگری بودن و کمونیستی بودن حزب ماست. این مهم نیست که امروز انحلال طلبان با چه بهانه و پوششی مبارزه با مذهب و ناسیونالیسم را تخطئه میکنند و یا مبارزه برای سرنگونی و دست بردن بقدرت سیاسی را ممنوع اعلام میکنند، این تحت هر پوششی منشویسم است و بس. کسی که این واقعیات را نمیبیند، جنگ در این عرصه ها را بیراهه و هیاهو و غیر کارگری میداند و در عوض میخواهد کمونیستی و کارگری بودن ما را با تعداد کارگران حزبی و یا عطف توجه حزب به مسائل اقتصادی اندازه بگیرد تمام قد در مقابل کارگر و در مقابل کمونیسم کارگری ایستاده است. این منشویسم باضافه کمی کارگریهای نوع خط پنجمی است که نه ربطی به کمونیسم دارد و نه به جنبش کارگری.

و بالاخره اگر هنوز کسی نگران کارگری بودن حزب به معنای محدود "جذب کارگران به حزب" هست، اطمینان داشته باشد که حزب ما حتی به این معنا هم از همه احزاب و جریانات دیگر کارگری ترست. امروز نه من میتوانم آمار و ارقامی در اثبات این ادعا نشان بدهم و نه شما در رد آن. اما مطمئن باشید به محض آنکه شرایط ایران اجازه چنین آمارگیری ای را بیا بدهد، دقیقاً بدلیل پیشبردن سیاستهایی که امروز انحالیون با آن مخالفند، قادر خواهیم بود که بیشترین کارگران سوسیالیست و رهبران عملی جنبش کارگری را با خود داشته باشیم. تا فرارسیدن آن زمان بهترست دوستان منحل شده ما بفر فکر پوشش دیگری برای منشویسم خط پنجمی خود باشند.

۵ مه ۹۹

سکوت مجید محمدی و نصیحت پدران

پس از استعفای مجیداز حزب و سکوت کردن او مرا وا میداشت که از او بخواهم اگر چیزی برای گفتن دارد برای همه ی اعضای حزب تعریف کنند نه اینکه سکوت کند و دلیل انرا نه اعضا و تشکیلات بدانند و نه خارج از تشکیلات و این داشت سنتی میشد ، چراکه ادمهای کمونست دارای بحث ، نظر، و با نقد شفاف خود میتوانند در تغییر جهان نقش داشته باشند در غیر اینصورت مارکسیسم بی معناست ودر غیر اینصورت کتابها و نوشته های بسیار با ارزشی نوشته و چاپ شده که در کتابخانه ها در حال خاک خوردن است و حتی برای گردگیرشان کسی پیدا نیست در طول سال آنها را جایجا کنند. خلاصه این سکوت شکسته شد و شبنامه دورنی رفیق حزبی دیروز که خود در ترویج و تبلیغ برنامه حزب کوشاه بود در ا اعتراض از ان برخاست . انگار این رفیق نبوده که در

سخنرانیهایش به مخالفین حزب که همین سوالات خودش را تکرار میکردند و ایشان کوتاه و مختصر جواب میدادند نباید آنها را جدی گرفت اینها ادمهای دوراز واقعیات و عمل کردشان ربطی به انقلاب و کار و کارگر ندارد و متاسفانه امروز شاهد همان سوالات هستم که از دا خل جیشان بیرون کشیده میشود و مهمتر از همه که این روزها برایم تازگی داشت، فراخوان ترک حزب برای اعضا صادر میکنند. یعنی چی، برای چی، از یک طرف خود را صاحب همه چیز، تئوری و پراتیک و فعال جنبش کارگری میدانید و تا دیروز بعنوان عضو کمیته مرکزی و نماینده انتخابی از طرف اعضای حزب در کنگره دوم و سپس شرکت در پلنوم حزب نه از نقطه نظر ابهامات امروزیتان خبری بود نه از اختلاف و رفتن از حزب، اگر شما ها دارای نظرو اختلاف سر اوضاع ایران و جهان داشتید، اگر شما اختلاف سیاستها و رهبری داشتید چرا در ان کنفراسها، کمیته مرکزی حزب، کنگره حزب، پلنوم ان مطرح نکردید پس برای چی در ان شرکت میکردید نکند شماها جلسات حزبی را با جشن و میهمانی اشتیابی گرفته بودید. مگر یک نماینده و تئورسین و فعال جنبش کارگری نبایست بدفاع از انقلاب و طبقه کارگر بپاخیزد چرا در جلسات ساکت ماندید و اگر شماها اختلاف با حزب داشتید دیگر چرا بر درست بودن سیاستها و برنامه های ان رای مثبت میدادید و با خوشحالی جلسات را ترک میکردید؟ اگر شماها با بحث رفیق منصور ((حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی)) اختلاف داشتید چرا مخالفتتان را سریعاً در کنگره اعلام نکردید و تازه بدان رای هم دادید و همگان با شور شوق کنگره را ترک نمودید و به اعضای حزب در شهر ها از شما سوال میشد، کنگره چطور بود همگی میگفتید بسیار خوب بود و بخصوص بحث رفیق حکمت گامیست بجلو و گامی در جهت نزدیک شدن به انقلاب کارگری ایران صورت گرفت، نمونه دوست عزیز بهرام رحمانی به اعضای حزب در شهر یتوبوری .

چطور شد با بالا بردن دست خود و انتخاب و نشستن بر روی صندلی برایتان با ارزش و بجای جواب دادن بسوالات اعضا حزب که در انتخابات و شناساندنتان بعنوان کادر و سخنران از طرف حزب و اعضا، فعال سیاسی معرفی شدید و بجای سوالات ما خودتان اعتراض و سوال کننده هستید. انگار جای خودتان را با ما اشتباه گرفتید، شما باید به اعضای حزب جواب بدهید در کنگره و پلنوم چرا از ابهامات، نقطه نظراتتان خبری نبود و علت بحران و نقشه عمل یک شبه و هفتگیتان که بکمک میل و تلفن همدیگر اطلاع دادید چه بود، چرا از رای اعضا سوء استفاده نمودید و اگر اختلاف با حزب داشتید چرا به اعضای حزب نگفتید، تازه به کنگره رفتید نشانی از حرفهای امروزتان نبوده است و با بحران یک شبه، فراخوان ترک حزب به چه معناست، جایش چه میخواهید بگذارید؟ برنامه تان چیست؟ خلاصه با این اختلاف یک شبه تان میخواهید چه بگویید، برنامه حزب را قبول دارید ولی مشکل تان با راهبرست و میخواهید با همین برنامه در حزبی که خود میخواهید درست کنید، و هنوز بی جواب مانده و با خشم و عصبانیت به اعضا فراخوان ترک حزب صادر مینمایید

رفقا واقعا شما راهبران گذشته این حزب بودید، شما که هنوز ادرس و خانه تان مشخص نیست چطور میشود میهمان در ان دعوت کرد . دوست عزیز، شما که سالها در جنبش کارگری فعالیت داشتید و سالها در کنار حزب ما بعنوان عضو دفترکمیته مرکزی فعال بودید و بقول خودتان کارگران شمارا می شناسند نتواستید ارتباط و متون حزبی بیشتر بدست فعالین کارگری برسانید گناه ما و راهبری چیست، مگر حزب غیر از من و تو و اعضا و دیگر راهبری، کسی دیگری هم است شما خود در بخش راهبری قرار داشتید فکر نمی کنید سوال تان بیمعناست، تازه فعالیت و ارتباط پیشکشتان شما جنبش بپاخاسته کارگران و اعتراضات کارگری و اعتراض مردم علیه مذهب و نظام جمهوری اسلامی را ندیده انگاشتی و از بغل جیشتان تنها عکس مصدق را بیرون کشیدید و شما با آگاه بودن برنامه حزب به حزب کمونیست کارگری پیوسته بودید. گاهی اوقات فکر میکنم کسانی دیگر دارند چنین سوالاتی را از ما مینمایند . درجای دیگر مجید ارتباط حزب و متون حزبی با فعالین جنبش کارگری در ایران را منکر میشود واقعا جای تعجب است خوب است که شما، جعفرسا و فرهادبشارت شاهد این دید و بازدید ها بودید و خبر دست بدست شدن کتابهای منصور حکمت از جمله تفتاهای ما، مارکسیسم و مسله امروز، بسوی سوسیالیسم و چندین شماره انترناسیونال، بهتر است صداقت کمونستی مان را فراموش نکنیم، بی جهت نیست مردم نسبت به جریانات به اصطلاح چپ بدبین و دورگو لقب داده اند، رفقا و دوستان عزیز همه ماها سالیان سال زحمت کشیدیم تا این ابهامات را در اثر تلاش شبانروزی درصی از انرا، از ذهن مردم پاک کنیم، این گونه گفتن های بی اساس بنفع انقلاب و جنبش کارگری نیست بهتر است بخود اید و در روزتاریخی ماه مه دارید چکار میکنید کارتان شده شایعه پراکنی، تهمت زدن، جهل و تفرقه افکنی را بجای ایجاد یک پلاتفرم و برنامه و سیاست در قبال انقلاب کمونستی، راه دیگری پیش پای خود قرار داده اید . یکی از انتقادات رفقا بما فعالیت در رادیو و تلویزیون را رسانه های بورژوایی و صهیونیستی دانسته و نمی تواند به جنبش کارگری کمک نماید، اما می بینیم دوست عزیز بهرام رحمانی چند روز قبل ماه مه ۹۹ بشهر یتوبوری میاید و با رادیو پیک زمانیکه ایشان مسولیت خانه حزب را در این شهر را داشت در اثر برخورد رادیو به حزب و راهبری و عین حرفهای ایشان به حزب نسبت داده بود و توسط ایشان و دیگر رفقای مسول تصمیم گرفته شد تازمانیکه رادیو از خودش انتقاد نکند هرگونه تماس و ارتباط از طرف حزب بی معناست و ایشان به مدت یک ساعت همین رادیو به تبلیغ مجله نگاه و کارگر امروز و در توضیح ترک حزب و اطلاعیه اش با اب و تاب به نمایش گذاشت، حال خود قضاوت کنید !!

چند سوال از دوستان عزیز، مجید، رضا، فرهاد، جعفر، . . .

۱- آیا شما برنامه حزب کمونیست کارگری را قبول دارید یا به ان نقد دارید؟
۲- تحلیل شما با تر انترناسیونالیسم بهمین شفیق یکی است و در ارتباط با اوضاع ایران چطور؟

۳- پلاتفرم مشخص شما برای بر پایی انقلاب کارگری ایران چیست؟
۴- شما کارگران را از چه زاویه ای تشخیص میدهید، کار در کارخانه و یا . . . ؟
۵- شما جنبش پیا شده در داخل ایران، اعتراضات کارگری، اعتراضات ضدمذهب، جنبش و حرکت ازادیخوانه زنان و جوانان علیه جمهوری اسلامی را به چه صورت از فیلتر کارگری تان عبور میدهید؟
مجید عزیز بهترینست قبل از نصیحت پدرا نه به اعضای حزب احترام به شعور سیاسی خود و دیگران بگذارید چرا که این ادمها با تبلیغ و ترویج شما به حزب نیبوسته اند تا بخاطر فراخوان بدون هدفان حزب را ترک کنند، این انسانهای شریف و ازادیخواه بخاطر برنامه حزب کمونیست کارگری عضو حزب شده اند و کلیه اعضا و فعالین و راهبری، خود را جزء ی از طبقه کارگر میدانند و برای بر پایی یک انقلاب کارگری از هیچ کوششی دریغ نخوانند کرد مگرخلاف انرا کسی ثابت کند در ان صورت نیازی بگفتن شما نیست، حتما هر کسی عقل دارد، شعور سیاسی و تاریخچه ای از مبارزات، پشت سرش هست و میداند چکار میکند دیگران که مثل شما اشتباهی وارد حزب نشده اند، راستی تایادم نرفته تا همین تاریخ و ساعت و بحرانهای اتفاق افتاده برای شما و شایعه پراکنی علیه حزب و راهبری مارا نسبت به کل راهبری و بویژه رفیق منصور حکمت نزدیکتر و اطمینان مارا دوچندان محکم تر نموده است . این روزها کلمه لیبیک وردزبان خیلی ها شده است با اینکه از ان خوشم نمی آید ولی برای یاد اوری شما ما به برنامه حزب و زمانیکه شما هم یعنی بیش از ۸ سال در ان بودید لیبیک گویان به تبلیغ و ترویج ان پرداختیم و باز ما به کارخودمان ادامه خواهیم داد و یکی از انها خود رفیق حکمت است که با فعالیتهای شبانه روزی از تئوری و پراتیک ایشان بر کسی پوشیده نیست چه در داخل ایران بین فعالین جنبش طبقه کارگر و چه در سطح خارج از کشور قابل انگار نیست .

چه کسانی از این استعفا ی ها خوشحال میشوند؟
من شنیده بودم که مخالفین حزب ما از ترک رفقا از حزب خوشحال میشوند اما این روزها شاهد شمارش مستعفیون روزانه با دهها میل تکراری توسط حسن وارث و بکمک دوستانشان برای اعضای حزب فرستاده میشوند با اینکه هفته ی پیش میلی برایشان فرستادم که بهتر است بجای وقت تلف کردن حرفهایی که زده اند، برای اثبات ان در جهت ایجاد، حزب سوسیالیسم کارگران انژی بگذارند اما- همچنان ادامه دارد . رفقا خوشحالی تان از چیست درهم ریختن شما بدون حزب و پلاتفرم ویا از بین بردن حزب کمونیست کارگری؟ هم صدا شدن با جنبش و فعالین کارگری ایران و جهان و یادور شدن از اتحاد طبقه کارگر و انقلاب؟
رفقا ترک از حزب جای خوشحالی نیست ((مگرخلاف انرا کسی ثابت کند << واقعا درد اور است امیدوارم که همگی تان در یک حزب و یاسازمان مشخص با یک برنامه و پلاتفرم مشخص دست بفعالیت بزیند تا گامی موثر در خدمت جنبش کارگری قرار گیرد، من ترسم از ان است تعدادی از

میتوان گفت که "جمهوری اسلامی بحران ندارد. حزبی که علیه آن مبارزه میکند بحران دارد".
و صد البته "بحث حزب و شخصیتها همه چیزش انحرافی و تحمیلی است الا سنت اطلاعیه مطبوعاتی اش از سوی "شخصیتها" به "جامعه"!!"

و بالاخره " آنقدر مطمئن بودم که تا آخر امسال عضوم که حق عضویتم را تا پایان سال دادم. امروز تصمیم گرفتم جدا شوم که البته دلایل خیلی سیاسی دارد اما حرفی برای گفتن ندارم"

ملانظقی

آخرین ماه مه آخرین سال. آخرین دهه آخرین قرن. دویسمین هزاره میلادی

رفقای دفتر مرکزی سلام،

نامه زیر رفیق حیدر خدزی، دوستدار حزب، برای بردارش علی خدزی که از حزب کناره گیری کرده است نوشته است، حیدر از من خواست که آن را برای دفتر مرکزی حزب ارسال کنم موفق باشید رضا کمانگر

هر کارگر کمونیست وهر انسان برابری طلبی حق دارد از این حزب دفاع کند

به دوست، رفیق صمیمی و همیشگی علی خدزی علی عزیز باگرمترین سلامها!
امیدوارم مثل همیشه در کارو فعالیت در جهت رهائی طبقه کارگر وکل انسان خستگی ناپذیر باشید.
علی جان باکمال تاسف بانشار اطلاعیه مطبوعاتی رضامقدم و استعفای ایشان از حزب آن هم با چنین مضمونی قلبا ناراحت شدم باکنجکاری از طریق اعضای حزب کمونیست کارگری جریان را دنبال کردم. در نتیجه، کل مباحث را در اختیار من گذاشتند در این رابطه سر سخن من با شما است. با توجه به اینکه چندین سال در کنار شما و یا نزدیک شما بودم و در اشکالات مختلف، فعالیت سیاسی چه در اعتراضات، اعتصاب، در محیطهای کارگری تا محلات کارگرنشین از تهران تا بندر عباس وسقز... من شما را می شناسم وایمان دارم که شما انسان کمونیستی هستید. شکی ندارم مشغله شما طبقه کارگر است نه "طبقه متوسط" و بر همین اساس بود که وقتی شنیدم تعدادی از این حزب استعفا داده اند از یکی از کادرهای حزب سراغ شمارا گرفتم ایشان گفت که علی هم استعفا داده است. خیلی نگران شدم. قبل از هر چیزی این را بگویم که چون من عضو حزب نیستم شاید این موضع به عنوان کاسه از آتش داغتر به حساب بیاید.
اما من همیشه دوست دارم این حزب بوده وهستم! از همه لحاظ همکاری کرده و می کنم!

اولا عضویت در حزب دواطلبانه است وهر انسانی حق دارد که آزادانه به حزب بپیوندد و یاکناره گیری کند. اما اگر استعفا شما برای من نگران کننده بود به این دلیل بود که تعدادی از اعضای که استعفا داده اند در

شرایت معین ویا استدلالهای معینی که به نکاتی از آنها می پردازم.

هر چند من قصد ندارم به همه آنها اشاره ویا به پاسخ دوستانی که در جواب به تبلیغات دور از انتظار مستعفیون داده اند بپردازم.
در مورد بحث بهمین شفیق.

بهمین تزهایی در باره ایجاد حزب بین الملل کمونیستی کارگری می نویسد و می فرستد برای کمیته مرکزی حزب، وقتی تترش طرفداری پیدا نمی کند یک دفعه حزب شکست میخورد!! البته اگر تزهایی بهمین مورد موافقت کمیته مرکزی بود آیا باز هم حزب شکست خورده بود؟

خلاصه، حزب به چند گام به پس بر می گردد بهمین می نویسد) منصور حکمت به مباحثات اولیه کمونیسم کارگری پشت کرده است (منصور حکمت بحث را به حزب تحمیل کرده است. در مورد اوضاع ایران مردم در ایران قبل از خاتمی در فکر سر نگونی حکومت بودند. با آمدن خاتمی با حکومت کنار آمدند.

طبقه کارگر شکست میخورد "طبقه متوسط" میداندار میشود وقتی به بهمین میگویند طرفداران دوم خرداد همراه رسانه های عمومی همین تبلیغات را در خورد مردم میدهند بهمین نگران می شود. البته من مدتها پیش در کتابخانه مرکزی نشریه میهن به سر دبیری علی کشتگر را می خواندم دقیقا عین نظر بهمین را داشت. البته من شکی ندارم که نه فقط بهمین تمام این دوستان از این جریان ها حالشان بهم می خورد اما متاسفانه مسئله خوش آمدن یا بد آمدن نیست دیدگاه این دوستان به نفع کارگر و کل مردم زحمتکش انحرافی است.

یکی از این دوستان می گوید اگر حزب در بحران نیست چرا بعضی از کارگرها استعفا می دهند؟ راستش من هم تعجب می کنم که چرا "سرمایه دارها" استعفا نمی دهند. لیلا دانش هر چند من نمی شناسم چند سال پیش اسمش را شنیده بودم فراخوان به نابودی حزب میدهد!

مجید محمدی وقتی استعفا داده بود گویا آرزوی موفقیت برای حزب کمونیست کارگری داشت. و حزب کمونیست کارگر برای تحقیق اهداف سوسیالیستی شان آرزوی موفقیت کرد. و گفتند اگر در دنیای بیرون خود را با آنها در یک سنگر یافتیم دستشان را می فشاریم. اما بینیم و بیاموزیم دوستان مجید محمدی در فراخوانش برای متشکل کردن طبقه کارگر در (تشکلی) که قولش را داده اند برای نابودی نظام سرمایه داری و آزادی کل بشر از چنگ فقر، مذهب ، ناسیونالیست، آپارتاید جنسی ، بیکاری و پراکندگی چه می گویند و الترناتیو شان چیست؟

مجید در بیاناتش یک جوری وانمود میکند. برای نمونه اگر کسی از کره دیگری آمده باشد. و اولین دفعه به نوشته مجید بر خورد کند فکر میکند که بانی همه این مشقات در جامعه حزب کمونیست کارگری می باشد با نابودی این حزب طبقه کارگر پیروز میشود و فراخوان به نابودی این حزب میدهد؟ در مورد اوضاع ایران مجید با بهمین در یک جهت هستند. مجید میگوید حزب شکست خورده؟ مردم عکس مصدق را همراه دارند. اینجا آشکارا به شکست خودش اقرا می کند. البته انسان آزاد است ایشان میتواند تجدید نظر کند.

مجید در بیانیه اش به آن چیزی که در گذشته هم برایش مبارزه کرده زیر پا می گذارد، ودر ادامه سوگند می خورد که کسی حزب را نمی شناسد "مصدق" را می شناسد. البته این سوگند هم زیاد جدید نبود مدتها پیش عباس معروفی در مصاحبه رادیویی با علی جوادی همین سوگند را تکرار کرد.

من اینجا یک سوال از مجید می کنم وقتی ایشان در ایران بودند می توانستند عکس مارکس یا لنین را در جیب داشته باشند و به مردم نشان بدهند؟ که حالا کارگر عکس مارکس و یک دنیا بهتر را در خیابان در بیاورد؟

مگر مجید نمی داند حزب ملت ایران یک حزب قانونی است و طرفدار مصدق است. آیا مجید نمی داند که پیروان دوم خرداد همین (طبقه متوسط) اجازه تجمع برای یاد بود مصدق را از وزارت کشور می گیرند.

آیا امروز کسی می تواند از وزارت کشور اجازه تجمع برای گرامی داشت اکبر بگریه؟ تا آن موقع برای مجید روشن شود که تجمع کارگران چندمین برابر طرفداران مصدق است. اگر کارگران و مردم زحمتکش می توانستند علنی در شهرهای بزرگ ایران یاد لنین و مارکس را گرامی بدارند و به جای عکس مصدق عکس مارکس و لنین و یک دنیای بهتر در دست داشته باشند آن موقع من و مجید هم اینجا نبودیم ایران بودیم و کتاب یک دنیای بهتر در دستمان بود. حزب کمونیست کارگری نتوانست در طول این چند سال این کار را بکند، پس زنده باد "مصدق" حزب شکست خورده (!)

حقیقتا من موضع گیرهای حزب در مورد جریانات طرفدار دوم خرداد، حالا بیشتر برابم اهمیت پیدا می کند. برخورد به شروش ، مهاجرانی ، فایز هفستجانی ، منوچهر محمدی، یزدی و خاتمی جدیت و تیزبینی این حزب بیشتر من را خوشحال کرد. و از آن طرف هم تلاش کل دوم خرداها هم به خارج کشور و در خارج کشور بی جهت نبود. رسانه های گروهی بی تشبیر نبودند. من باز می گویم قطعاً مجید یا بهمین طرفدار اینها نیستند و از این جماعت هم چندشان می گویند. اما چرخش این دوستان تحت تشبیر دوم خرداد می باشد.

حمله به رهبری حزب و شخص منصور حکمت منصور حکمت بعنوان پرچمدار کمونیست و سیاست گذار اصلی حزب کمونیست ایران، در سال ۶۲ به بعد در میان خود فعالین کارگری خصوصا فعالین حزب کمونیست و کومهله چهره های مشهور و دوست داشتنی بود. اما برای مخالفین بر عکس هیولای خطرناکی بود؟ حزب دمکرات از زمان شروع جنگ با کومهله قدیم با ریکیترین جملات به منصور حکمت حمله میکرد، می گفت تعیین کننده سیاستهای کومهله و حزب کمونیست کارتونیشان شخص منصور حکمت است، می گفت " سردار منصور یک دست وپا سفید بچه سرمیره دار... است " که سیاستها کومهله را هم او تعیین می کند حزب دمکرات آن موقع با این تبلیغات می خواست به کارگر کرد زبان بگوید منصور حکمت "سرمایه دار" است، و می خواست به گرایشات ناسیونالیستی طرفدار خودش هم بگوید که اگر چه کومهله برای حل مسئله کرد درست می گوید در هر صورت خط دهنده آن (فارس) است به آن روی

نیارید.

این حزب از کارگر دفاع میکند از زن از کودک و از کل انسان دفاع می‌کند و خواهد کرد. دوستان گرامی نه بحث‌هایتان دلگرم کنند و دلچسب است و نه می‌توان حرکت ناهمگون اتفاقی شما را جدی گرفت! تنها امید برای شما همگی انسانهای شریف و مبارز این است که بتوانید در جهت منافع طبقه کارگر حرکت درست و جمعی را انجام بدهید. من امید دارم که حزب کمونیست کارگری در چنین سنگری دست همگی شما را به گرمی می‌فشارد.

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری

زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران

دوستدار حزب کمونیست کارگری ایران حیدر خدري

۵۷۵۰۵۱۹۹۹

* جلال طالبانی گفت منصور حکمت مشکوک است. درست بعد از کمپین شرکت نفت جریان‌ات برژوازی متوجه جدیت و توانائی این حزب شدند متوجه شدند که فردا نمی‌توان اینها را کنار زد، تنها راه راحت‌تری که به آن فکر کرده بودند شخصیت منصور حکمت را ترور کنند. زمانی که ترکیه بودم به یاد دارم سازمان مجاهدین اعضای جدا شده خودش را مثل جارسوز حکومت به یوئن آنکارا معرفی کرده بود فدراسیون اطلاعاتی در دفاع از این جماعت داده بود... سازمان مجاهدین یک نشریه کامل عله فدراسیون و اعضای آن خصوصا فرهاد بشارت که آن موقع ایشان دبیر فدراسیون بودن نوشت، در نتیجه‌گیری آخرش گفت اینها از جماعت منصور حکمت هستند، منصور از (منصور حکمت) همان هیولای عجیب غریبی که باید همه حواسشان جمع باشد او را نشانه بگیرند، چپها نگفتند. نیمروز، کیهان و راه آینده... چی نگفتند. اما باید گفت متاسفانه اینبار دوستان دیروزی این حزب امثال لیلا و مجیدها بجای آلترناتیو کمونیستی رو به جامعه، وارد بازار دست دوم شده‌اند بگذار این بار کیهان، دیدار، راه آینده و جهان امروز نیمروز باز تکثیر کنند گفندیات پریروز، این بار از زبان ویا نام شکست خوردگان امروز . چرا ادبیات و برنامه حزب را نقد نمی‌کنند، فقط به منصور حکمت میتازند، ازش هیولا شیطان... درست می‌کنند.

به دلیل اینکه منصور حکمت پرچمدار راستین آزادی ، برابر و حکومت کارگری است.

منصور حکمت پرچمدار راستین کمونیسم کارگری است

منصور حکمت ره‌نما و مدافع سرسخت طبقه کارگر

است .

منصور حکمت نویسنده و پرچمدار یک دنیای بهتر

است .

زنده باد منصور حکمت

یک سوال دیگر از مجید و دوستانی که مثل او می‌اندیشند، آیا اگر شما هم در حزب جای "خوش و خرمی" داشتید این انتقال طبقاتی را انجام می‌دادید؟ چرا شما و دوستانی که می‌گویند حزب شکست خورد، این کار را نکردید کجا بودید. چرا ساکت بودید. اگر یک پهلوان برای مدتی از صحنه نمایش خارج شود و بی‌صدا برود بعدن برگردد روی صحنه نمایش ازش می‌پرسند، "پهلوان" کجا بودید؟ در جواب می‌تواند زورخانه را نشان بدهد که من داشتم تمرین می‌کردم تا تکنیک جدیدی را بکار ببرم. این قابل قبول است. اما یک "رهبر" کمونیست در خارج کشور چند سال بی صدا باشد، یک دفعه پیدا شود و طلبکارم باشد، آن موقع کارگری که بعضی از دوستان شکستش را اعلام کردند می‌پرسد شما می‌دانستید زمانی که من زیر فشار بودم هیچ دورنمایی نداشتم دست روی دست گذاشته بودم دنبال "طبقه متوسط" افتاده بودم عکس "مصدق" در دست داشتم. چرا ره‌نمائی نکردید (متشکلمان) نکردید چرا شما بی‌صدا بودید، با فراخوان نابودی حزب کمونیست کارگری و شکست ، شکست، کردن کسی را نمیتوان قانع کرد. هر کارگر کمونیست و هر انسان برابری طلبی حق دارد از این حزب دفاع کند.